

۳۰
تذشش ذذ

از اینجا است که در حدیث
آمده است در تفسیر کبریا
و این است که در آنجا گفته
است که خداوند تعالی که هیچ
چیز را در برابرش نیست و
همین است که در حدیث گفته
است که در حدیث آمده است
که هر که در این راه باشد
بسیار است از خدمت های
که در راه او بوده و در حدیث
آمده است که هر که در این
راه باشد...

۳۱
لا اله الا الله

یعنی همان است که در حدیث آمده
است و در حدیث آمده است
که هر که در این راه باشد
بسیار است از خدمت های
که در راه او بوده و در حدیث
آمده است که هر که در این
راه باشد...

۱
مصلح کار
عمل می یابد
۳
لا اله الا الله
استیفاء

شعرهای حاشیه

امیرحسین افراسیابی

حاشیه 1

ja ja

نشسته، دراز کشیده، خوابیده

یا ایستاده

دست گیره ی در، در دست

ساعت ها و راجی می کنند

بی آن که دری ببندند یا بگشایند

so what?

نشنیده ای که صدا پیر می شود؟

شنیده ام که سفید می خواند

و سفید

ناشنیده می ماند

درست همان که می شنوم، یادم می رود

و آن چه از یادم رفته است

سفید تر از هریار

در غیاب خود هی می پرسد:

کجا؟ کجا؟ کجا؟

چه می دانم

هم چنان که نمی دانم

دی روز ناگهان چه گونه دی شب شد

که عصر چارباغ اصفهان
کنار رود ما اس قدم می کرد

قدم کنان از کنار یک

goede middag

به جای پاسخ سلام با حواس پرتی می گوید:

what?

een cent voor je gedachten, meneer

چند سال بعد می فهمد یعنی:

فکر تون رو یک سنت می خرم، آقا

اما آن روز

از اصفهان که تقریباً بر گشته است، می گوید:

منظور تون رو نمی فهمم

چه می شنود؟

سه نقطه، دوتا علامت تعجب، یک علامت سؤال

پیرمرد را دیدی؟

از ایستگاه که بیرون آمد

بلیط قطارش هنوز دستش بود

از ما پرسید:

هانسی تراموای؟

گفتم: کجا؟

بیل می رم که گفت ما هم رفتیم

بع بع و بلغور و بله بله لب بده لب بگیر
شاید به عشقِ جایی اون بالا بالاها
بیلاخ !

بابل بلبل زبونی. بایبله
کی اون قصه رو سرِ هم کرده؟

این لاله هایِ لوندند
که لالمونی لای. لابلاشون قصیده اند

آخ، جوونا!
جوونا!
شما با این زبونِ کج و کوله تون
تخم و ترگه ی جنگین!
هرچند کم خونی رو هم از ما به ارث برده این

هروقت حرفِ جنگ می شه
دلم واسه ننه تنگ می شه

آفتاب لبِ بون بود
که خدا منو به ننم داد
حرفِ این و اون بود
که از کجا منو به ننم داد
آفتاب لبِ باغ چه
که خدا ننه رو ببخشه

پناه گاهِ زیرِ پله ها
تاریکیِ قرمز
قصه ی جن و پری برایِ دفعِ انفجار
تنها صدای بمباران است
که می ماند

و بعد شاید هم قبل
بابا که خسته و گرسنه به خانه آمد
چیزی برایِ خوردن نبود
پس مادر را خورد
که خسته و گرسنه مرا سه ماهه آبستن بود
شش ماه بعد من از ماتحتِ بابایم
رویِ خشتِ دنیا افتادم
و هنوز که هنوز است
دنبالِ مادرم دل و روده ی بابا را تکه پاره می کنم

ja ja

در گوشه و کنارِ خانه و ایوان
درست مثلِ همین کاغذها
دنبالِ باد را پرپر می کنند

حاشیه 2

!hooi

علیک سلام

fawaka?

خوبم، تو چطوری؟

gucci

پس تا بعد

houdoe

امروز ساعت چند امسال می شود؟

باید کنار آب بمانی

در انتظار قایقی، پرنده ای، چیزی

کنار آب می ماند

تا از سرنوست ساعتش فرار کند

یا از دست مأمور مالیات

مگر نه این که آب را نمی تواند بشمارد؟

چه نام های غریبی دارند

این قایق ها

Flying Albatros

Mare Liberum

Watergeus

یاد داشت می کند

تا مرغ دریایی

دریای باز

یاغی دریا

و هرچه دیگر را

به دست فراموشی بسپارد

دوباره فهرست خریدت را

در خانه جا گذاشته ای

شراب

یادمه

قهوه و سیگار

اون که ردخور نداره

یه کم فکر تازه

واسه خودم

kamille thee

همون چای بابونه ی خودمون

واسه اعصاب تو

یادم نمی ره

بابونه

باد

بوی پونه ی وحشی کنار آب های

که از میان سنگ ها و علف ها

هم چنان که به زمزمه کردن مشغولند

راه خود را پیدا می کنند

تا به کجا؟

آن جا که باد نمی آبی دارد

تاکسی پشت چراغ قرمز گریپاژ کرده

تاکسی متر همین طور کار می کنه

عین حلقه های فیلم که هی می چرخن و می چرخن

با این همه

هیچی تو عکس رو پرده تکون نمی خوره

بابونه

بونه

آبی

آب:

علی بونه گیر!

قل قل قل تالاب تالاب

قل قل قل تالاب تالاب

یارو گفت

لیست هست پُر

من یاد داشت می کنم اسم شما

روی طرف پشت

گفتم باشه بنویس

من هنوز نام های. محبوبم را
بر حاشیه کاغذهای نوشته می نویسم

goela goela

لوتفن اول کفشه ها تو نو در بیارین
بهدن بیفرمایین تو

بعد از تو دیگر کسی
حاشیه برگ های. پاییزی را
گل دوزی نمی کند

کسی به غیر از این هلندی. دیوانه
باور نمی کند
که گربه های. کوچه های. هفت پیچ. جوباره
هفت دم دارند
که در زمین های. پست
رودخانه ها
از دریا
به سوی. کوهستان می رانند

اهلن و سهلن
هم سایه مراکنشی ام سالی یازده روز کم میاره
لا
احد عشر بیس انداز می کنم
تا اسبقک به قرون

تقویمی را
که خواهرم فرستاده بود
گم کرده ام
امروز
«ساعت چند
امسال می شود؟»
چیزی را عوض نکرد

حاشیه 3

نونِ تافتون نمی خورم
تا شاطرعباسِ صبحی رو از بر باشم
سیب زمینی سرخ کرده ی بالاندا هم
به مذاقم سازگار نیست

محضردارانِ کل
تمامِ میدان های میانی را از پیش
به نامِ بومیانِ بلادِ بالا دست
رجیسنزیده اند و نامِ من
در طوماری است
که اختلافِ میانِ پایین و بالایش به ده ساعت میرسد
پس شراب می نوشم
و خرده سهامم را
بر حواشیِ الواح
دست کاری می کنم

در گوشه و کناری گاهی
چاقویی تیز می کنم
با آلتی که خودم می سازم سازی می زنم
به سه زبون
که یکیش یادم رفت و دوتاشو یادنگرفتم
آوازی می خونم
گاهی هم تورکی که بیل میرم
عربی که انا العجم
فارقلیسی و فارهلندی
هممه با هم
گاتی پاتی میشه

لازم نکرده دلت بسوزه

این زبانِ دل افسردگان نیست
هرچند من هنوز
در فکرِ آن سارم که از درخت پرید
با این همه اون قد می خونم تا گوشایِ کر سرسام کنن
تا مرحومِ ابوالفضل گورلرزه بگیره

!yes sir
چرا که این زبون. بی زبونس
zwervers en illegalen
junkies and homeless people
آواره ها و تبعیدیا

تو همین خیابونا که به هیچ آدرسی نمی رسن
اگه یه روز به فرض. محال پیدات بشه
اول می گم: هُوی
بعد می پرسم: فاواکا
دست. آخر یه «هاو دوو» می گم و می زنم به چاک

پشت. ویتترین. مغازه وامیستم
به بابایی که به من زُل زده
بلبل می زنم
یه توک. پا می رم کافی شاپ
یه بلونت می بلانم و
باز راه می افتم
می رم
می رم
می رم

اون بابایی که به من زُل زده
چه قده شکل. منه

سرم شلوغ کرده دلم هوا
شلوغی. خیابون
هوای. بیابون
وقتی واسه فوروم موروم ندارم
ساختار پاختار سرم نمیشه
اندرز های. نیاکان که هیچ
حرف های. همسایه ی سابقم را هم از یاد برده ام
با این همه گاهی شبخ. همین ابوالفضل
با صاحبان. دیوان. رسالتش
و حدیث. ری و بوسهل و سپهسالارش
کابوس می تند میان. رؤیاهایم
و در شبان. بلند. بی خوابی

که نمی دانم قیای. کهنه ی بابا را
به کجای. تیره شان بیابیزانم
آن رند. یک لا قبا که آوارگی نمی دانست
تنها کسی است که می داند
و به پرسش های. آواره ام
پاسخ های. آواره می دهد

اما بیشتر. وقتا
یه جونکی بیخ. گوشم ناله می زنه:

Kunt u ietsje kwijt?

می گم:

What?

قدش بلندتر می شه

سیخ تو چشم نگا می کنه:

Heb je kleine geldje?

دست می دارم روی. پول. خوردا

که ته. جیبم چار قاپ می زنن

می گم ساری پول. خرد یخ مسن

و باز اگه شانس بیارم

یه گوشه ی دنج پیدا می کنم

دستی به جام. باده و دستی به زلف. یار

یار

یار

آری

آری

یعنی بعهعله همین طوراس دیگه

zo gaat het

یه حرف این جا

یه حرف اون جا

یکی از این

یکی به اون

حاشیه ی کاغذ بیش از این جا نداشت

پس نه این و نه اون

و یمنعون الماعون

حاشیه 4

نگفتی چندساله موهاتو رنگ می کنی
دریا رو نیگا
تا چشم کار می کنه دریا است

ای بابا
ای بیچاره
کی آمدی؟
خرابه های ری نزدیک تهران است
و از همان کتاب اول دبستان
هفتاد سال پیش
رضا طوطی را برد
که پیش از آن رفته بود و
پیش از آن تر هرگز نیامده بود

هی پایه خای!
هااای هااای

no parrot
geen papegaai
no word
no sea
a flock of sea-gulls
above a basin of polluted water

بریز خوشگلم بریز
دنیا به اون که نداری

the Dutch mafia liquidated
John Mieremet
Evert Hingst
Kees Houtman
and George van Kleef
نام های مشهور و قانونی

نام آن یازده گم نام غیر قانونی

که در فرودگاه آمستردام سوختند چه بود؟

نمی دانم
می دانم که باد مفاصل
از صافی فصول می گذرد
و شباهنگام
بر شیشه های پنجره می بارد
گویا کسی است که...
خود را می گریاند

پنجا و پنج سال پیش
بشکن بشکن عرق فروشیا فتوای کی بود
که شهر گیج الکل شد؟

a flock of sea-gulls
across a dizzy patch of sky

حمله ی جاهل مسجد به جهود
جنگ بطری و بطالت با هم
فتح می خانه به دست مؤمن

a huge mountain of concrete

مگر چه دارد این شهر
جز همان خانه ها
خیابان ها
چراغ های قرمز؟

فرداش که جنگ تخت کفش کهنه ی من بود
با خرده شیشه های پیاده رو
حسن نجار گفت اوشاخ لار گداخ
پشت قبرستون ارمنیا
بطری ها رو که از ساک بیرون کشید
گفت اول دانگزی ورسن

غنیمت غارتو
رو جیگرای ناشی خالی کردیم

گفتیم حالا کجا بریم کجا نریم
ایندی هارا گداخ هارا گد میاخ
یه راست رفتیم تعزیه
بعد انقد تعزیه شد
که اشک شمر در اومد

زندگی رسم خوشایندی است
زندگی حس غربیی است که یک مرغ مهاجر دارد
زندگی شستن یک بشقاب است

زندگی شستن کوهی ظرف
در مطبخ رستورانی چینی است

زندگی شاید افروختن سیگاری باشد
در فاصله ی رخوت ناک دو هم آغوشی

زندگی شاید تاول زدن سیگاری است
روی لب های سکوت
یا گره خورده طنابی است
به حلقوم بلند کلمات

a patch of sky
above a huge mountain of concrete

کشیش، مارتین زاندسترا از یک یک سوختگان نام برد
تا نامی داشته باشند
امام، گوربوس یالسین برای سوختگان آواز سوگواری خواند
خبرنگار هلندی قرائت قرآن را
آواز سوگ واری می پندارد

یکی به چلم
یکی به دلم
ننه حسنی تو گم نشی

تقی کس خل بس که تو سرش زد کلاشو گم کرد

خانوم آغا شصت منی از بس تو سینه کوفت
چادرش ولو شد

روتو اون ور کن بی حیا نم بینی سرم وازه

انقد شلوغ شد که یابو بال داره رم کرد
جفتک هایی می پروند که نگو
خاتون تخماشو گرفته بود و هوار می کشید

این آفتابِ صبحِ زمستان
چه خوابِ سنگینی دارد
پرده را ببند نیبم بیرون تاریک است

شاید این کشتی
یک جفت از ما را با خود ببرد
شاید این کلاغ
صد سالِ دیگر ما را به یاد آورد
شاید هزار و چهارصد سالِ پیش
اتفاقِ دیگری بیفتد
تا تو و من در سالِ چندین هزار و چندی متولد باشیم

تو مست بودی
من مست بودم
و در میانِ تعزیه چیزی نمانده بود
تگه ی بزرگِ تو گوشم باشد

a huge wall of concrete
with glass holes
mostly dark

بیست و هفت سال پیش فتوای کی بود
که قبر های کهنه را شکافتیم
تا به مرده های هزارساله نماز بگذاریم؟

an air of polluted mystery

درهای بسته
تخته کوبِ پنجره ها
شرمنده از شکاف نگاهی کردیم

a flock of sea-gulls

می خانه ای نماند
تا به نام خدا غارتش کنیم

a basin of polluted water

از خاکِ سرد
و شبنم نشسته ی اجدادی
می خانه را به خانه آوردیم
خانه را به قامت قابی کوچک
از دیوارِ هتل های جهان آویختیم

the safe haven

a flock of sea-gulls

a basin of dirty water

a dizzy patch of sky

a huge wall of concrete

an infinite number of memorial holes

mostly dark

بریم خوشگلم بریم

برگردیم به شهر خود
به خانه ی خود
به خیابان خود
به چراغ قرمزی که هرگز سبز نمی شود

kom nou!

نگفتی چند ساله موها تو رنگ می کنی

حاشیه ی صفر X پنج (damnation)

این میز یادگاری هایش را
از شب است و شاهد و شمع و شراب ها
در بایگانی. شاید هایش شهید کرده است و از امروز
مفتخر به نام «میزِ تحریر» است

Damn it! I have lost my pen.

بزهای گر را چُپ پون ها یکی یکی
از میان گله سوا می کنند
و رنگِ عنابی
عجب به میز کهنه می رود که بیاید

چون ز جو جست از گله یک گوسفند
پس پیایی جمله زان سو برجهند

جامِ جهان نمایِ نمادین که می نماید ما را
جعبه ی تصویرِ رایانه ای
درست به شکل و اندازه ی یانه ای
که مادر بزرگ، زمانی داشت

کی خورد، کی بُرد
مفتخر به الف بای فارسی
به همتِ مازیکِ پرماننت
و یک صندلی
که بیش تر نمانده تا خود را بنشانم

چوب و سگ خادمانِ چوپانند
گله را سوی کومه می رانند

قصاب شاید به هیئتِ هم جنس باز
گوشت های زنده الله الله
از چنگک های مرده دل آویزِ گوشِ هوشِ خلق الله

(در شهرِ آمردانِ لوطی هم جنس خواهی ممنوع است)

I'm damned if I let you get away with that!

میان دیوار و میز، دقیقن
به عرض تخت خوابم جا می ماند
تا خبر که می رساندم از ده
آشوبِ مسلخ و سلاخ را و چوپان را
کنارِ چوبِ بغل بخواباند

این جهان مسلخِ گرمابه ی مرگ آمد
هر چه داری بنهی پاک در این مسلخ

یک متر و نیمی از کف بالاتر
تا زیرِ طاقِ بی طاقتی هایم
تخته بندِ کتاب هایِ رویِ دستم می ماند
میان پنجره و در
برای رخت های همیشه دوم دست
یک دستِ دوم از گنجه
آوازِ «ثُف به آستینِ کهنه» می خواند

Damnation!
Somebody has stolen my song!

چوپان و چوب
گله و سگ
کشتارگاه و آغل
حالا اتاق آماده
میز کار آماده
کمپیوتر، مونیتر، کی بُرد کی بُرد آماده
حالا کو تا شعر
تا صندلی
که منی بیش تر نمانده تا بیاید بشیند

گاهی که گله سراسیمه می کند
آغل در هم می ریزاند
چوپان چوب می شواند

سگ ها هاري گير می دهند و
گوسفندانی در گير در بيابان
پناه سرگردانی می جويانند
سلاخ هم چنان در مسلخ و
شکم، هفته ای که جمعه نمی آيد

*As soon as the fire started,
we got out pretty damn fast!*

گريزد گوسفند از دست چوپان
اسير گرگ گردد در بيابان

امروز را بايد
سری به سمساری در بياورم
يك صندلی که روز و روزگاری
شاید شاعری بر آن نشسته کرده باشد
برای اتاقم دست و پا بيفشانم

گوسفند گم شده را اما بايد
پيوند گله زد، هرچند
يك صندلی برای من بيش تر نمانده
تا پس وند گوسفند گم شده ام به پيش بپيوندانم

You know damn well what I mean!

بگذار شاعران بزرگ
با واكس تميز كفش زده
در شهرترين نقطه های شلوغ
موضوع وزين قیافه های قافیه هاشان را
آن قدر بين عبران خدای خيابان جدا جدا بنمايند
تا تلاطم تكبير كف كند
و تيشه های تشنه ی تكفير تکه تکه دل سنگ را بتركانند

The resurrection of the damned!

بگذار
مردان روز شعر پُر متعهد

در نامه های سیاست مدارگی هاشان
غوغای غوک و قاری و غل غل پا به پا کنند
بگذار ناشران بزرگ بزرگ بزرگ
دور خایه های خیس مطهر
دست مال های پاک پیچازی را
نرم نرم ببیچانند
و چشم های چپ و روده های راست را
در عهد بوق چاپ های چندم هم چنان بجایانند

شنیدم گوسفندی را بزرگی
رهانید از دهان و چنگ گرگی
شبان گه کارد بر حلقش بمالید
روان گوسفند از وی بنالید
که از چنگال گرگم در ربودی
چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی

*Well, you'll be damned:
the butcher won after all!*

و گوسفند اگر بتواند
چوپان و چوب را بچلاند
گله و سگ را بگسلاند
کشتارگاه و اغل را برمباند
چنگال گرگ را بچنگالاند
چاقوی تیز رهاننده ی بزرگ را بتیزاند
گوسفند

دیگر گوسفند نیست:
جانوری هفت خط
در ممنوع چراگاه های حواشی
چراهایش را دزدانه می چراند

یک صندلی برای من
بیش تر نمانده تا بنشینم

Damn you all!

بگذار خواننده پدرهای شعر اروپورنوتیک

